

# بررسی رویکرد روابط خارجی امیر شاه‌مراد، سلطان منغیت، با ایران براساس متون ماوراءالنهری

کریم نجفی برزگر\*

دریافت مقاله: ۹۳/۴/۱

پذیرش مقاله: ۹۳/۶/۲۰

## چکیده

سلسله منغیتیه از بازماندگان مغول بعد از عقب‌نشینی از مناطق اروپایی روسیه بودند که به نواحی جنوبی‌تر آمدند و در ماوراءالنهر خان نشینی را تشکیل دادند که ۱۶۷ سال دارای قدرت بودند. این سلسله، سرانجام، با تأسیس جمهوری سوسیالیستی در بخارا و گریختن عالم خان، آخرین امیر آنان، به افغانستان سقوط کرد. امیر شاه‌مراد، مشهور، به امیر معصوم از حاکمان این سلسله بود که با جلوس بر تخت سلطنت، به سرکوبی مخالفان داخلی پرداخت و با برقراری امنیت و اصلاحاتی که انجام داد، تجارت در عصر او رونق یافت؛ اما از آنجا که فردی قدرت‌طلب بود برای گسترش قلمرو حکومتی خود و با استفاده از اوضاع نابسامان ایران چند بار به ایران لشکر کشید. او سرانجام بند مرو را ویران کرد و چون سنی متعصبی بود راه عداوت با شیعه و آزار و قتل و غارت آنان را در پی گرفت. این مقاله، ضمن بیان شرح حال وی، به بررسی رویکرد روابط خارجی او با ایران و جدایی مرو براساس متون خطی ماوراءالنهری بازمانده از آن دوران خواهد پرداخت.

کلید واژه: بخارا، منغیتیه، خانات، ماوراءالنهر.

## مقدمه

ماوراءالنهر از دیرباز سهم ارزشمندی در تمدن بشری داشته است. مطالب این مقاله در باب سلسله خاندان منغیته در امارت بخارا است که سالیان طولانی بر این منطقه حکمرانی کردند و سرانجام با تسلط روس ها بر بخارا و گریختن امیر عالم خان، آخرین حاکم آنان، به افغانستان سقوط کردند. از آنجا که در اتحاد جماهیر شوروی سابق، به سبب فضای حاکم بر آن، دسترسی به منابع و مآخذ میسر نبود، با فروپاشی آن بسیاری از متون خطی که حاوی اطلاعات ارزنده ای از روابط خارجی ایران با کشورهای آسیای میانه است، در دسترس پژوهشگران و محققان قرار گرفت. از این رو، فضای جدیدی برای تحقیق و پژوهش و بازسازی و بازنگری تاریخ ماوراءالنهر آغاز شد. با این همه ناگفته ها در این باب بسیار است؛ از این رو، با توجه به اطلاعات اندک درباره سلسله منغیته، مقاله حاضر وقایع دوران حکومت امیر شاه مراد، مشهور به امیر معصوم، به ویژه روابط خارجی او با ایران و نحوه رفتارش با ایرانیان را براساس متون خطی بازمانده از آن عصر بررسی خواهد کرد.

سرزمین ماوراءالنهر سابقه تاریخی طولانی و با اهمیت دارد و سمرقند و بخارا از شهرهای مهم آن بوده اند. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴، ۱۹). بخارا با حمله مغولان، همچون بسیاری دیگر از شهرهای ماوراءالنهر، با خاک یکسان شد و رونق و اهمیت گذشته خود را از دست داد. این سرزمین، در دوره ایلخانان مغول، به ویژه جغتای، شاهد رونق فرهنگ اسلامی بود؛ اما پس

از آنان، دورانی پر آشوب و تشنج آغاز شد که با هجوم تیمور گورکانی در اواخر قرن هشتم هجری قمری رو به آرامش نهاد. مرکزیت یافتن سمرقند در دوران حکومت امیر تیمور گورکانی، سبب شد تا آبادانی و اهمیت گذشته بخارا تا حدودی بازگردانده شود. اما مرگ تیمور در آغاز قرن دهم هجری جنگ و درگیری های داخلی را بار دیگر شعله ور ساخت.

منغیت ها از قبایل آسیا بودند که در ۱۱۶۰ ق حاکمیت اشترخانی را در بخارا سرنگون کردند و تا ۱۳۲۸ ق بر آنجا و توابعش حکم راندند. ریشه و اساس آنان از طوایف اوزبیکه منغیت است و نسب به مغول می رسانند. آنان در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی، با سقوط سلسله اشترخانیان، قدرت را در بخارا و توابعش به دست گرفتند و ۱۶۷ سال بر آن ناحیه حکومت کردند و، سرانجام، با هجوم اشغالگرانه نیروهای روسی از پای درآمدند. بیشتر امیران این سلسله از وقایع و تحولات جهانی بی خبر و ناآگاه بودند. دوران حکومت آنان در زدو خورد با دو خانی دیگر در حوزه ماوراءالنهر سپری شد و کوشیدند تا وحدت سیاسی و جغرافیایی در منطقه ایجاد کنند؛ اما از آنجا که بافت ارتش آنان سنتی و کهنه بود موفق نشدند. بنابراین، زدوخوردها زمینه را برای طمع روسیه در هجوم به مرزهای جنوب شرقی برانگیخت که سرانجام در دهه های نخستین نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، سه کانون قدرت سیاسی ماوراءالنهر خراجگزار روسیه شدند. مؤسس سلسله منغیت، محمدرحیم خان بی

حکیم است که پس از کشته شدن ابوالفیض خان، آخرین امیر اشترخانی و پسرانش، عبدالؤمن و عبیدالله خان، مدت دوازده سال زمام حکومت بخارا را در دست گرفت و مستقلاً بر بخارا حاکم شد (سید میرناصرالدین، ۱۳۹۱: ۲۷۸). محمدرحیم بی در ۱۴ رجب ۱۱۷۲ق در گذشت و پس از او خواهرزاده‌اش، دانیال بی اتالیق، حکومت را در دست گرفت. دوران حکومت او پر از آشوب و تفرقه و فساد بود؛ به ویژه زمانی که به سبب پیروی و کهرت سن اداره امور را به بستگانش سپرد (مخدوم دانش، ۱۹۹۲: ۹، ۸). حکومت امیر دانیال با استبداد توأم بود؛ از این رو، شورش‌هایی بر ضد وی در آن دوران در گرفت. پسر او، امیر شاه‌مراد مشهور به امیر معصوم و ملقب به امیر ثانی، که از نحوه حکومت پدر و بی عزتی و بی نسقی او راضی نبود، غالباً نزد وی رفته و از حال برادران صاحب‌جاه و امرا شکایت می‌کرد که فلانی این فسق و ظلم را می‌کند، اما تأثیری نداشت؛ از این رو، برای تحصیل علوم به مدرسه رفت و در ریاضت شاقه در تحصیل علوم مشهور شد. شاه‌مراد به جمع صوفیان و درویشان وارد شد، طریقه آنها را در پیش گرفت و به کسوت درویشان درآمد تا از قدرت و نفوذ آنها سود برد و در این راه موفق نیز شد. آنان مطیع و منقاد او گردیدند و نیروی آنان توانست بسیاری از ستم‌ها و ظلم‌هایی که بر مردم می‌شد، فرو نشاند و کسانی را که مسبب آنها بودند به قتل برساند. چنان‌که احمد مخدوم دانش نوشته است، هنگامی که داد و فغان خلق به گوش امیر دانیال می‌رسید: «وی باز کسان را به توسل برانگیزانیده پیش

امیرزاده فرستادند که من پیر شده‌ام، بیاید جای مرا گیرد... ورثه‌زاده به شرط قول که هر چه در صلاح دین و دولت خود کند، کسی مانع نیاید قبول نموده باز پیش پدر به دارالاماره رفته و اکثر سهم‌ها عسکریه و رعیه را خود به امضا می‌رسانید... خود گاهی بالای ارگ بخارا و گاهی به حویلی خود و تحت منار بخارا عرض و داد خلق می‌پرسیده و اکثر صایم بوده و افطار با نان خشک و آب سرد می‌کرد. پس او چون دلیل اصلی ظلم و ستم موجود را قاضی عسگر و وزیر می‌دانست، با یک برنامه از قبل طرح ریزی شده هر دوی آنها را به قتل رسانید... بعد از آن کسی را جرأتی نماند که سر بالا کند. آهسته آهسته مناصب اعمال سلطنت را به اهل آن تفویض نمود. برادران را به وظیفه یومیه راضی گردانید... هنوز مجالس تخت و حکومت به حد استقلال نشده همه علما و سادات امرا و حکام منقاد او گشتند. بالجمله امیر معصوم در ایام شاهزادگی و دولت پدر خود هم قواعد سخت را از رقبه خلق برداشته، نشر محاسن عدل و احسان نمود و اکثر دشمنان دین و دولت را قهر کرده و به مسجدها امام و موذن و به خانقاه مشایخ و به مدرسه‌ها مدرس نصب نمود، احقاق باطل شده را جاری کرد... وصیت نامه در صحن نوشت؛ بعد از این حکام قانون سخت بر رعایا وضع نکند و کیل و ترازو و پیمان به طریقه رشوت و ربا چیزی نستانند... (مخدوم دانش، ۱۹۹۲: ۹-۱۱)

امیر دانیال پس از ۲۷ سال سلطنت درگذشت (بلجوانی، ۱۳۸۴: ۱۱۵) و پسرش امیرشاه مراد در ۱۱۹۸ق بر تخت سلطنت جلوس کرد (بوستانی

بخارایی، ۱۳۸۸: ۵۲). اما سید میر ناصرالدین در کتاب خود *آثار السلاطین* تاریخ جلوس او را ۱۱۹۹ ق ذکر کرده و نوشته است:

« مجدداً مله محیی السنه ماحی البدعه و الضلاله و حامی الشریعه و الهدایه نور الخلفا شمس الوفا حجه الرحمن رحمت المنان اعنی جامع الخلافه الحقیقی و المجازی امیر المومنین المعصوم شاه مراد الغازی - انارالله برهانه - در مبادی سنه ۱۱۹۹ مجدداً مأت در ساعت مسعود بر سریر جهانبانی به اتفاق اهل حل و عقد جلوس نموده، خواص و اعیان از صمیم جان دست بیعت به دست آن خسرو زمان و مرشد دوران سپاریده، پای انقیاد از روی اعتقاد در جاده اطاعتش سر بر زدند.» (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۱: ۳۸۴)

وی برادران خود را که یازده تن بودند به اشفاق پدری نواخته هر کدام را به شهری و ناحیه‌ای امارت داده و سرافرازی بخشیده بود. از جمله سلطان مراد بی را - که ارشد اخوان بود - به حکومت کرمینه و توخته‌میش بی را به حکومت قرشی منصوب کرد. (همان، ۳۹۰)؛ اما دیری نپایید که با شورش سلطان مراد بی مواجه شد. از این رو، سفرایی را با نامه نزد وی فرستاد تا او را از کرده خود نادم سازد. سرانجام سلطان مراد بی، بعد از تأکید عهد و موثیق، از کرده خود نادم و پشیمان شد، طریق اتحاد و دوستی پیش گرفت و به پیشنهاد امیر شاه‌مراد به بخارا رفت اما امیر شاه‌مراد او را دستگیر و زندانی کرد و بدین ترتیب فتنه او را خاموش ساخت. (بوستانی بخارایی، ۱۳۸۸: ۵۷). همچنین شورش نیازعلی ازبک را که در شهر سبزایات طغیان افراشته بود

سرکوب کرد. امیر شاه‌مراد بعد از سرکوبی مخالفان داخلی با اقتدار به حکومت پرداخت و همت خود را به ترویج شریعت نبوی و احیای سنت حضرت مصطفوی، خصوصاً در بخارا، مصروف داشت. او با جدیت شریعت را نظام و ملک را قوام بخشید. بقیه بدعت‌های چنگیزی را که به واسطه موانع در ولایت معمول بود به یکباره از میان خلق برداشت. (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۱: ۳۸۵) چنان که سید میر ناصرالدین نوشته است:

« در آن وقت از وجوه بدعت از دارغانه و کاسبانه و سرانه مبلغ فراوان داخل خزینه سلطانی می‌گردید آنچه از دست عاملان و متکلفان به دست خزینه‌چی خاص می‌رسید هر روز [ناخوانا] طلائی مسکوک به سنگ بخارا حساب می‌نمودند همه را همت عالی به فقرا و رعایا بخشید. در تمامی قلمرو جارچی رسانید که عاملان سوای خراج و عشر و زکوه - که شرعیه است - از رعیت چیزی و از فقرا بیشتری طلب نمایند و عجزه‌وار عمل به کاری که مقدورشان بوده باشد مشغول گردند، احدی از ایشان فلوسی طلب ننماید.» (همان: ۳۸۹)

او برای سربازان وجوه ماهانه ماهیانه مقرر کرد. حاکمان جدید برای ولایات تعیین نمود و به هر شهر و دهی یک قاضی فرستاد. شکل ظاهری، حجم و وزن سکه‌ها را تغییر داد و آنها را از نقره‌هایی با عیار بالا ضرب کرد. رساله‌ای راجع به حقوق نوشت که قضات براساس آن به قضاوت می‌پرداختند. به مساجد، امام و مؤذن و به خانقاه، مشایخ و به مدرسه‌ها مدرس فرستاد.

مختسبان را مقرر نمود که مردم را به نماز و خواندن فرض عین ترغیب نمایند، کداهی که کاهلی ورزد، او را به دره تعزیر بلیغ فرمایند. (بوستانی بخارایی، ۱۳۸۸: ۵۲، ۵۳)

همچنین از آنجا که خون مخالفین مذهب سنت را مباح و مال آنها را حلال می‌دانست و با مذهب شیعه و شیعیان کمال بغض و عداوت داشت، اول کاری که بعد از تنظیم امور سلطنت کرد، استخلاص مرو شاهجهان و مضافات آن بلده بود - که مقر اولیای عظام و مدفن علمای اعلام بوده و از ابتدای دولت صفویه تا آن زمان از تصرف اهل سنت برآمده بود و به نوشته سید میر ناصرالدین «دارالعصیان شیعه گردیده بود». بنابراین در ۱۲۰۱ ق بر قلع آن فرقه طاغیه همت گماشت. چنانکه در متون تاریخی ماوراءالنهری مسطور است، او هر ساله به بهانه غزا به ایران لشکر می‌کشید و بسیاری از مردم را می‌کشت و اموال آنان را غارت می‌کرد و خمس آن را به خزانه اضافه می‌نمود. (بخارایی، ۱۳۷۷: ۱۱۳-۱۱۴) اما سید میر ناصرالدین در جای دیگر علت لشکرکشی او را به مرو نحوه رفتار و عمل بیرم‌علی یا بیرام‌علی خان قاجار حاکم مرو دانسته و نوشته است:

« دست تعدی از آستین بیدادی برآورده حاتم را در بزم گدایی و رستم را در رزم بی دست و پایی می‌پنداشت، از شط جیحون تا عراق در قبضه تسلط داشت. مره بعد اخیری به لشکر ظفر اثر مقابله و مقاتله نمود. در اکثر معارک، آن مغرور شجاعت را مکسور می‌کردند تا در اثنا پنج شش سال از دعوی مجاهده در قتال گذشته از سر حکومت صحاری به پای تحصن و قلعه‌داری محصور و متحصنین گردید و عسکر اسلام به

اوقاف باطل شده را جاری کرد. وصیت‌نامه‌ای بر سنگ نوشت که بعد از این حکام بخارا آلوق و سالوق به رعایا وضع نکنند و از کیل و ترازو و پیمان به طریقه ربا و رشوت چیزی نستانند. این سنگ منقوش مخطوط را در ایوان طاق جامع بزرگ بخارا مستحکم گردانید. (رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت منغیته، ۲۰) او سپس به تجهیز سپاه پرداخت. عساکر بخارا را که سی هزار نفر بودند به دوازده هزار نفر قرار داد، موجب هیجده هزار را صرف غربا و مساکین ولایت نمود و وجوه معاش سپاهی را از مأخذ شرعی مقرر کرد. (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۱: ۳۹۰)

امیر شاه‌مراد که در میان پیروان خود موقعیت مذهبی ویژه‌ای داشت و از وظیفه‌ای که دولت، موافق، شرع برای او مقرر کرده بود تجاوز نمی‌کرد (نک: مخدوم دانش، ۱۹۹۲: ۱۵، ۱۴) به طوری که:

« از کفار و اهل ذمه جزیه اخذ کرده، به مخارج سرکار پادشاهی صرف می‌شد. از هرکس آثار دولت خواهی و خدمت ظاهر می‌شد، به مزید عطا و احسان کامیاب می‌شد. برای مصرف و خرج خود از بیت‌المال هر روزی چهار درم برمی‌داشت. یک درم آن را به حرم خود دادی، یک درم مزد طباح، دو درم دیگر صرف طعام کردی ... عقوبت مجرمان به قانون شرع از روی حکم قرآن بود. چنانچه سارق را به یک دفعه قتل نفرمودی، بل قطع ید کردی و قتل را در لصوص به کار داشتی، شارب خمر را حد مقرر بود. فرمود تا خم های شراب و بوزه را در کوچه‌ها ریختند. انواع مسکرات و تنباکو را منع کرد.

استظهار تمام قلاع و حصون آن ولا را فتح نموده و رجال و نساء آن طایفه را غلام و کنیزک فرموده، اموال و مواشی ایشان را به غنیمت می بردند. در آن دوران در ایران و توران قحطی و ارزانی و خرابی و آبادی به نهایت رسیده بود... از لشکریه خود جوانان جلد و جنگ آزموده را انتخاب نموده بسیاری دو اسبه از بخارا برآمده راهها را احتیاط نموده تا کسی خبر به دشمن نرساند. از جیحون چون باد عبور نموده به شبگیر چون برق خاطف آتش یغما به خرمن آمال بدعت زده حواشی آن بلده را از مواشی پاک ساخته خاک ادبار به فرق ساکنان آن دیار ریخته غانم و سالم به جانب مستقر عز و کرامت رجوع فرمود.» (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۱: ۳۹۲-۳۹۴) بوستانی بخارایی نیز علت لشکرکشی او را به مرو این گونه روایت کرده است:

چون بیرام علی خان، حاکم مرو، «از کثرت حشم و اعوان لوای تکبر و انانیت به چرخ اخضر می افراشت، بنابر تعصب، اکثر اطراف ولایت چهارجوی را خالی از آشوب فتنه و فساد نمی گذاشت و [...] به مردم ضرر می رساند. امیر معصوم با شنیدن این خبر عازم تنبیه و تدمیر او شد و قلعه مرو را در محاصره گرفت. اهالی مرو در باب صیانت قلعه و حفظ جان کوشیدند. چندین روز آتش جنگ مشتعل بود و امیر معصوم سپاهیان خود را همچنان به جنگ ترغیب می نمود تا اینکه سرانجام از چهار جانب حمله آورده و بسیاری را کشته، بیرام علی خان را زنده دستگیر و ولایت مرو را فتح کرد. بعد سر او را از بدن جدا ساخت و به دار آویخت تا عبرت

مفسدان شود. از سرداران مرو نیز قتلی بای بی دیوان بیگی و حاجی بی و اولادان بیرام علی خان را به بخارا برد. بعد از فتح مرو، قلعه ای نو با نام «اسلام آباد» احداث کرد و داماد خود، عبدالعزیز خواجه را حاکم قلعه کرد. محمد عمر بی، برادر خود را در مرو حاکم نمود و عبدالعزیز خواجه را به اطاعت وی تأکید نمود. سپس خود به بخارا بازگشت و اسیران مرو را در بیرون شهر سکنی داد.» (بوستانی بخارایی، ۱۳۸۸: ۵۹)

سید میر ناصرالدین نحوه مرگ او را، برخلاف بوستانی بخارایی، به گونه ای دیگر روایت کرده و نوشته است:

«بیرم علی خان زخم های مکرر خورده تنها بعد از حرب های صعب از اسب افتاد به فور سرش بریده و در قدم تکاور امیر معصوم افکنده و قومش را که بقیه الصیف بودند غازیان اسلام اسیر پنجه تقدیر گردانیده داخل عنایم شده از نظر انور امیر معدلت گستر گذرانیدند. بعد از وی پسرش محمد حسین مشهور به حاجی خان به حکومت مرو شاه جهان رسید. (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۱: ۳۹۷-۳۹۸)

چون آقا محمد خان قاجار از این واقعه اطلاع یافت، به قصد تسخیر بخارا و تدمیر وی به جانب خراسان شتافت؛ ولی خیلی زود متوجه شد که این کار عاقلانه نیست، پس بر آن شد تا از راه سیاسی درسی به وی بدهد. از این رو، حسین علی خان عزالدین لوی قاجار را همراه نامه ای به بخارا فرستاد و استرداد اسرای ایران و اموال منهبه آنان را خواستار شد و متذکر گردید که در صورت بی توجهی، به بخارا لشکر خواهد کشید.

امیر شاه‌مراد در پاسخ، دستور دستگیری وی را داد و او را اخته خطاب کرد. آقامحمدخان نیز با شنیدن این جواب خشمگین شده و قصد لشکرکشی به بخارا را کرد ولی چون در همین ایام دولت روسیه لشکری به فرماندهی گراف زوبوآ به حدود غربی ایران فرستاده بود، گوشمالی امیر شاه‌مراد را به زمانی دیگر موکول کرد.

(بخارایی، ۱۳۷۷: ۱۱۸-۱۱۹)

اما با بازگشت امیر شاه‌مراد از مرو، محمدعمر، بی حاکم آنجا، به اغوای حاکم شهر سبز سر به شورش برداشت و علم طغیان برافراشت. وی عبدالعزیز خواجه را از اسلام‌آباد گرفته و به جای او رستم میرزا برادر عینی خود را حاکم کرد. امیر شاه‌مراد با شنیدن این خبر با لشکری انبوه به مرو رفت. ابتدا قلعه بند سلطان را که برادر دیگرش آدینه مراد بی حاکم آن بود، فتح نمود و او را اسیر کرد. همچنین به قصد تدمیر اهل فساد بند آب را از بنیاد کند و ویران و خراب ساخت، سپس به بخارا بازگشت. اهالی آن ولایت بی طاقت شده به فغان آمدند. حدود دو هزار خانه‌وار سنی آنجا از محمدعمر بی روی گردان شده، طی نامه‌ای به امیر معصوم اظهار اطاعت و انقیاد کردند. امیر معصوم نیز اسدالله بی از امرای خود را حاکم مرو کرد و آن جماعت سنی را به معادات محمدعمر بی تحریض نمود. از این رو، چون کار بر محمدعمر بی دشوار شد، از مرو گریخت و رهسپار شهر سبز شد. بعد از گریختن وی چهار سال مرو بی آب و خراب بود تا اینکه در ۱۲۱۱ق امیر معصوم، آب را دوباره به مرو جاری کرد و دین ناصر توره را حاکم آن ناحیه نمود. به سبب آبادی بند و جریان

آب، دوباره ولایت مذکور رو به آبادانی نهاد. اما بعد از گذشت یک سال از حکومت دین ناصر توره، «رفضه آن دیار سر به شورش برداشتند و قلعه بند سلطان را ملاذ و ملجاء خود قرار دادند.» امیر معصوم ناگزیر بار دیگر به مرو لشکر کشید و آن قلعه را متصرف و آن را ویران نمود و دین ناصر توره را دوباره حاکم آن ناحیه کرد و به بخارا بازگشت. (بوستانی بخارایی، ۱۳۸۸: ۶۰، ۶۱، ۶۳)

در ۱۲۱۴ق، چون بعضی از ایلاتیه مرو اظهار عناد و سرکشی کرده و به نهب و غارت پرداختند، امیر شاه‌مراد به مرو رفت و آنان را سرکوب کرد. سپس عازم مشهد شد و در راه در قلعه زمان‌آباد با گروهی از شیعیان درگیر جنگ شد؛ ولی عاقبت آنجا را فتح کرد. میرزا صادق منشی تاریخ این فتح را چنین سروده است:

بدین سان داد تاریخ من انجام

زمان‌آباد گشتی دارالاسلام

بعد از این فتح، تیمورشاه افغان از هرات به اعانت و کمک اهالی مشهد با لشکر بسیار به مشهد آمد.

امیر شاه‌مراد با شنیدن این خبر برادر خود

محمدعمر بی را با لشکر فراوان برای سد راه

افغان فرستاد. او نیز تا قلعه بند سلطان رفت ولی

چون از لشکر افغان اثری نیافت، مراجعت نمود.

امیر شاه‌مراد پس از فتح چتلیک، قلعه تورت گنبد

و قلعه طوق و کشتار بسیاری از شیعیان، قصد

فتح مشهد کرد. آن هنگام شاه‌رخ میرزا بن

رضاقلی میرزا افشار حاکم آنجا بود. امیر شاه‌مراد

ابتدا سفیری با نامه محبت‌آمیز نزد او روانه کرد

ولی چون نتیجه‌ای نگرفت، در قلع و قمع او جازم

شد و به لشکریان خود گفت احتیاط کنید که تیر تفنگ و گلوله توپ به جانب روضه مطهر و گنبد انور امام رضا (ع) نیندازید. در این ایام که امیر شاهمراد مشهد را در محاصره داشت، آقامحمدخان قاجار نیز هرات را در محاصره گرفت. حاکم هرات نیز به کمپانی انگلیس ملتجی شد. جنرال ملکم نزد آقا محمد خان رفت و با او حرف مصالحه به میان آورد و او را از محاصره هرات منصرف ساخت. از سوی دیگر امیر شاهمراد بار دیگر برای مصالحه با شاهرخ میرزا کوشید. این بار ممش خان، حاکم قلعه چناران، را نزد وی فرستاد اما شاهرخ میرزا از آنجا که منتظر کمک لشکر افغان بود، توجهی به او نکرد و همچنان حرف ناصحانه او را نادیده گرفت. مردم مشهد که از ضیق محاصره به جان آمده بودند، او را تهدید کردند که در صورت عدم مصالحه با پادشاه بخارا، او را دستگیر خواهند کرد. شاهرخ میرزا نیز با شنیدن این خبر، از ارگ مشهد به طرف هرات گریخت. بعد از فرار او، اهالی مشهد از عجز سر انقیاد فرود آورده و امیر شاه مراد از جرایم ایشان درگذشت و نادر میرزا را حاکم آنجا کرد و خود به دارالسلطنه بخارا بازگشت. (همان، ۶۹-۷۲، ۷۰)

امیر شاه مراد در طول حکومت خود با حکمرانان خیوه، خوقند، خجند، اوراتپه و تاشکند نیز بارها جنگید. در ۱۲۰۶ ق به سوی ولایت بلخ و بدخشان لشکر کشید (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۱: ۴۰۹-۴۱۰) و در این تاخت و تازها بسیاری از افراد کارآمد را به سمرقند برد و از آنان در ساخت مساجد و تأسیسات آبیاری بهره برد. او چند مدرسه، خوانیق و رباط در بخارا و قرشی،

چهارجوی، سمرقند و مرو بنا کرد. مشهور است وی تنها در سمرقند ۲۴ مدرسه و ابنیه مختلف ساخت. در راه مرو و در راه به موضع نقشین رباط و سیراب دو مسجد بنا کرد. میرزا صادق منشی در تاریخ آن سروده است:

میرغازی کرد دو مسجد بنا در یک سفر  
شد از آن طبع عبادت پیشگان صاف شگفت  
زین سبب تاریخ هردو را به یک مصرع خرد  
مسجد نقشین رباط و مسجد سیراب گفت  
(بوستانی بخارایی، ۱۳۸۸: ۸۶)

همچنین بند سلطان را مرمت و تعمیر کرد. او هفده سال در دارالسلطنه بخارای شریف حکومت کرد و عاقبت در ۱۲ رجب ۱۲۱۵ ق / ۱۸۰۰م درگذشت (مخدوم دانش، ۱۹۹۲: ۱۳) و در جوار مزار حضرت حاجی حبیب‌الله به خاک سپرده شد. لقب وی، بعد از وفات، «امیر جنت مکان» قرار یافت.

امیرعالم خان او را مردی مکار، سفاک، دروغگو، دورو و ریاکار و خونریز می‌داند که وضعیت مملکت را به خوبی می‌دانست و از سرداران شهر امیدی نداشت. می‌دانست که ایشان به اندک بهانه از آنها روی برمی‌گردانند. او ناگهان خود را به درویشی و شیخی و زاهدی زد. در هنگام زندگی پدرش مثل گداها سربرهنه و پابرهنه می‌گشت. ظاهراً این طور می‌نمود که از حمالی و گدایی باکی ندارد شاه‌مراد به همین طریق حيله‌های شیطانی، خیلی از صوفیان و دزدان مکار را دور خود جمع کرد. آنها در میان خلق او را تکریم می‌کردند، او را یکی از اولیا گفته و به خلق نشان می‌دادند. (امیر عالمخان، ۱۳۷۳: ۱۶ و ۱۷)



درباب بی‌رحمی او نسبت به دشمنان داخلی و خارجی نیز در منابع تاریخی آمده است: «شاه‌مراد اگرچه خود را ظاهراً شیخ و پرهیزگار قلمداد می‌نمود، اما باطناً خبیث و بی‌ایمان بود. مأموران سیاسی را که از کشورهای همسایه به او پناه می‌آوردند، بی‌هیچ گناهی، به صورت مخفی می‌کشت، شهر آبادی را خراب می‌کرد و هزاران اهالی بی‌گناه را که در بازار برده، می‌فروخت.» (همان، ۱۷)

#### نتیجه

امیر شاه‌مراد، سلطان مغیت، با ورود به جمع صوفیان و درویشان، طریقه آنها را در پیش گرفت و به کسوت درویشان درآمد و از قدرت و نفوذ آنها سود برد و توانست با توجه به نیروی آنان بسیاری از ستم‌ها و ظلم‌هایی که بر مردم می‌شد، فرو نشاند و کسانی را که مسبب آنها بودند به قتل برساند. او در طول هفده سال حکمرانی و سلطنت در بخارا، به جنگ با دشمنان داخلی و خارجی پرداخت و امنیت را برقرار ساخت. این سلطان مغیت تمام همت خود را مصروف ترویج شریعت نبوی و احیای سنت حضرت مصطفوی خصوصاً در بخارا کرد و با جدیت شریعت را نظام و ملک را قوام بخشید. در زمینه روابط خارجی در طول حکومت خود با حکمرانان خیوه، خوقند، خجند، اوراتپه و تاشکند بارها جنگید و با مردم ایران نیز، به دلیل آنکه شیعه بودند و او امیری سنی و متعصب بود، اصلاً روابط خوبی نداشت و ایرانیان را مردمی نجس

می‌دانست. از این رو، هر ساله به بهانه غزا به مرو لشکر می‌کشید و عاقبت بیرم علی یا بیرام علی خان قاجار حاکم آن ناحیه را شکست داد و مرو را که یکی از چهار شهر مهم خراسان بود از ایران جدا ساخت.

#### منابع

- امیر عالم خان (۱۳۷۳ شمسی). *خاطره های امیر عالم خان، تاریخ حزن الملل بخارا*. تهران: مرکز مطالعات ایرانی
- بخارایی، میرزا شمس (۱۳۷۷). *تاریخ بخارا و خوقند و کاشغر، تصحیح محمداکبر عشیق*. تهران: نشر میراث مکتوب.
- بلجوانی، سید محمدعلی بن محمد (۱۳۸۴). *تاریخ نافع، به کوشش احرار مختاراف*. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- بوستانی بخارایی میرزا عبدالعظیم (۱۳۸۸). *تحفه شاهی، تصحیح، تحشیه و تعلیق نادره جلالی*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سید میرناصرالدین بن سید امیر مظفر خان (۱۳۹۱ ق). *آثار السلاطین به اهتمام کریم نجفی برزگر، دهلی نو*.
- لکه‌هات (۱۳۵۷). *نادرشاه ترجمه: مشفق همدانی*. تهران: امیرکبیر.
- مخدوم دانش (۱۹۶ م). *رساله مختصری از تاریخ سلطنت خاندان مغنیه*. به اهتمام عبدالغنی میرزایف. استالین آباد.
- لسترنج، گای (۱۳۶۷). *جغرافیای تاریخ سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی